

معرفی و نقد کتاب

اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران

• الهه کولایی*

کتاب مزبور به بررسی سیاست‌های شوروی سابق در مورد انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد. نویسنده معتقد است؛ از آنجایی که نظام حاکم بر نظام بین‌المللی دو قطبی بوده و آمریکا و شوروی نیز، بازیگران اصلی این نظام بوده‌اند؛ بنابراین سایر کشورها به عنوان متحد این دو بلوک قلمداد شده و نقش فرعی داشتند و رفتار خارجی آنها تابعی از رفتار دو ابرقدرت با یکدیگر بوده است.

براین اساس پس از آنکه سیاست بی‌طرفی رضاخان، نتوانست مانع ورود نیروهای متفقین به ایران شود و ایران نیز به اشغال آنان درآمد، پهلوی دوم برای حفظ حکومت خود و به دلیل نفرت و ترس از کمونیست؛ سیاست اتحاد و نزدیکی با غرب را در پیش گرفت و به صورت یکی از متحدین اصلی آمریکا در منطقه استراتژیک خاورمیانه ایفای نقش می‌نمود. لذا براساس نظام دو قطبی رفتار خارجی پهلوی دوم نسبت به اتحاد شوروی؛ تابعی از سیاست‌های بلوک غرب نسبت به شوروی بوده است و از آنجایی که مقطع زمانی که این کتاب بررسی می‌کند دوران تنش‌زدایی در روابط بین دو ابرقدرت می‌باشد، روابط ایران با شوروی نیز تحت تأثیر این عوامل قرار دارد.

توضیح اجمالی کتاب

کتاب مزبور به سه بهره تقسیم می‌شود و هر بهره دربرگیرنده چند فصل می‌باشد؛ بهره نخست؛ سیاست خارجی شوروی و استراتژی این کشور در جهان سوم می‌باشد.

* دکتر الهه کولایی، دانشیار حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده محترم مردم تهران در مجلس شورای اسلامی

در این بهره نویسنده به بررسی عوامل مؤثر بر سیاست خارجی شوروی می‌پردازد و دو عامل ایدئولوژیکی داخلی را برمی‌شمارد.

عامل ایدئولوژیکی

ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم مبنای اصلی سیاست خارجی شوروی بعد از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ بوده است و در این میان، ایده اجتناب ناپذیری جنگ میان جهان سوسیالیسم و دنیای سرمایه‌داری نقش عمده‌ای در شکل دهی سیاست خارجی شوروی ایفا می‌نمود. در این بخش نویسنده به بررسی سیر تطور و تحول این ایده پرداخته و تحلیل می‌کند؛ چگونه چنین ایده‌ای که در نظریه لنین مطرح گردیده بود، در پایان جنگ داخلی و نیاز به تقویت و تحکیم نظام سوسیالیستی در روسیه متحول شده و ایده همزیستی مسالمت‌آمیز مورد توجه قرار گرفت و در سیاست خارجی رهبران بعدی نیز، تداوم یافت. پس از مرگ لنین، استالین نظریه بنای سوسیالیسم در یک کشور را در مقابل نظریه انقلاب دائمی تروتسکی مطرح کرد و سبب «تحکیم روابط روسیه با کشورهای امپریالیسم جهانی» گردید. هدف استالین از ادامه همزیستی مسالمت‌آمیز، همانند لنین «توسعه روابط با غرب بود و در کنگره یازدهم حزب بلشویک در سال ۱۹۲۵، بر ضرورت گسترش روابط بازرگانی با کشورهای سرمایه‌داری نیز تأکید نمود.»

پس از مرگ استالین، نگرانی از حمله امپریالیسم به شوروی شدت یافت و رهبران شوروی بر ادامه نظریه همزیستی مسالمت‌آمیز بیشتر تأکید کردند. آنها تلاش کردند تا ماهیت سیاست خارجی شوروی را اساساً صلح‌آمیز معرفی نمایند. در مراسم تدفین استالین، مالکوف بر ادامه سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری تجاری با آمریکا تأکید نمود.

در برداشت جدید از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز؛ عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و توسعه همکاری‌های اقتصادی و تجاری بیش از هر منظوری مورد نظر بود و تقویت سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با غرب می‌توانست به رهایی ملل تحت استعمار نیز کمک نماید. بنابراین خروشجف در کنگره حزب کمونیست در سال ۱۹۵۶، پایان ایده اجتناب ناپذیری جنگ میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم را اعلام کرد. او با

توجه به خطر جنگ هسته‌ای، ضرورت پرهیز از رویارویی نظامی دو بلوک را مورد تأکید قرار داد. در دوران خروشجف ملاحظات اقتصادی در سیاست خارجی شوروی اعتبار بیشتری یافت.

عامل داخلی

در تبیین عامل داخلی می‌توان به دو دسته اشاره کرد: ۱- طرحهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ۲- دخالت افراد و گروههای مختلف در امر تصمیم‌گیری سیاست خارجی.

۱- در دوران آغازین شکل‌گیری نظام کمونیستی، رهبران حاکم به دلیل فقدان توان دفاعی لازم و به منظور تقویت و تحکیم مبانی اقتصادی و اجتماعی بر اجرای سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و سیاست خارجی تأکید می‌کردند. در نتیجه رهبران شوروی کوشیدند در سیاست خارجی خود ریسک کمتری را متحمل شوند. بنابراین تعیین اولویتهای سرمایه‌گذاری در زمینه‌های مختلف در این خصوص از اهمیت جدی برخوردار بود.

۲- مهمترین سازمان تصمیم‌گیری در نظام کمونیستی، حزب کمونیست بود و مبارزه قدرت اصولاً در میان رهبران بلندپایه حزب وجود داشت. بعد از حزب نهادهایی مانند نیروهای امنیتی، صنایع دفاع و نظامی قرار داشتند که عمدتاً از جهت‌گیری‌های افراطی در سیاست خارجی حمایت می‌کردند و عناصری از حزب کمونیست نیز در این رده قرار می‌گرفتند. وظیفه وزارت امور خارجه کم و بیش؛ مانند دستگاههای مجری سیاست خارجی در کشورهای غربی بود.

اجمالی از بهره دوم

بهره دوم که در واقع مدخلی برای ورود به بحث اصلی کتاب می‌باشد، به سیر اجمالی رابطه ایران با شوروی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۶۳ می‌پردازد. این بهره را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد. قسمت اول؛ محدوده زمانی تزارها تا ۱۹۲۰ را در بر می‌گیرد و به بررسی رابطه تزارها با ایران و اهداف آنها در ایران، و تأثیر تحولات انقلابی در روسیه و همچنین تأثیر آن بر جنبش‌های اجتماعی در ایران، از جمله نهضت جنگل می‌پردازد. قسمت دوم به بررسی روابط ایران و شوروی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ می‌پردازد. در

این دوران، ایران با دو مسئله مواجه است؛ ۱- مسئله اشغال ایران و قضیه آذربایجان ۲- مسئله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

مسئله آذربایجان با دیپلماسی ماهرانه احمد قوام و التیماتوم آمریکا حل می‌شود. اما در مورد کودتای ۲۸ مرداد؛ تمایلات استقلال طلبانه دکتر مصدق و عدم گرایش به همسایه شمالی؛ سبب گردید که جنبش ملی شدن نفت، مورد حمایت شوروی قرار نگیرد و با مرگ استالین و تغییر در سیاستهای شوروی و تاکید بر گسترش روابط با غرب، زمینه برای کودتای ۲۸ مرداد توسط آمریکا فراهم شد.

در بخش سوم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تا قیام ۱۵ خرداد ۴۲ را در بر می‌گیرد، روابط ایران و شوروی در ابتدا تیرد می‌شود، ولی با شروع مرحله تنش‌زدایی در عرصه بین‌المللی، رابطه این دو کشور نیز بهبود می‌یابد. در این مرحله؛ یعنی پس از الحاق ایران به پیمان بغداد و امضاء قرارداد امنیتی با آمریکا روابط شوروی با ایران به سردی می‌گراید و شوروی حملاتی تبلیغاتی، علیه ایران نیز انجام می‌دهد. اما پس از سفر محمدرضا شاه به شوروی روابط دو کشور مجدداً بهبود می‌یابد؛ زیرا شاه مامیت پیمان بغداد و بعداً سنتو را دفاعی قلمداد نموده بود و قول داده بود که ایران، پایگاهی برای استقرار موشک‌های هسته‌ای در اختیار غرب قرار نخواهد داد. همچنین ارسال یادداشتی بین عباس آرام؛ وزیر امور خارجه ایران و سفیر شوروی مبنی بر اینکه ایران اجازه نخواهد داد که خاکش به پایگاه موشکی علیه شوروی تبدیل شود در بهتر شدن روابط دو کشور تأثیرگذار بود. در مرداد سال ۱۳۴۲ نخستین موافقت نامه بازرگانی میان دو کشور امضاء می‌شود که روابط تجاری ایران را برای مدت سه سال تنظیم می‌کند، در این سالها شوروی از اصلاحات ارضی در ایران حمایت می‌کند و آن را گاهاً در مسیر انتقال از فئودالیسم به سرمایه‌داری و در نتیجه؛ متری ارزایی می‌نماید و از نظر این کشور نیروهای ارتجاعی؛ از جمله مالکان بزرگ که مورد حمایت روحانیون بوده مخالف اصلاحات و واپس‌گرا می‌باشند.

اجمالی از بهره سوم

این بخش از سال ۱۳۴۲ تا زمان انقلاب را در بر می‌گیرد و روابط ایران و شوروی در این برهه گسترش می‌یابد. و شوروی در چندین پروژه صنعتی؛ کارخانه ذوب آهن اصفهان

و ماشین‌سازی اراک را در ایران می‌سازد و ایران در این سال‌ها ۱۱۰ میلیون دلار اسلحه از شوروی خریداری می‌کند. اگرچه در این سالها روابط اقتصادی ایران با شوروی گسترش می‌یابد، اما شاه در برابر پافشاری شوروی جهت تعمیق روابط سیاسی، مقاومت می‌کند و تنها خواستار همکاری اقتصادی با شوروی می‌باشد.

با شروع تحولات انقلابی در ایران؛ شوروی همچنان از شاه حمایت می‌نمود و در مهر ۱۳۵۷ برژنف در پیامی به شاه، برای مردم ایران پیشرفت و موفقیت آرزو کرد و تنها در آذر ۱۳۵۷ رسانه‌های شوروی به بررسی تحولات انقلابی در ایران پرداختند و در تحلیل‌های خود نا آرامی‌ها را ناشی از تضاد منافع میان مخالفان مذهبی و نخبگان غیردینی حاکم تحلیل نمی‌کردند، بلکه ریشه ناآرامی‌ها را در مشکلات اقتصادی - اجتماعی ایران می‌دانستند. در این ماهها، مقامات شوروی ایران می‌داشتند که آنچه در ایران می‌گذرد، صرفاً امری داخلی است. آنان مخالف هرگونه مداخله در امور ایران بودند. این اظهار نظر بیانگر نگرانی آنها از مداخله احتمالی آمریکا در ایران و تلاش برای حفظ حکومت وابسته به خود بود.

پس از هشدار برژنف به آمریکا برای عدم مداخله در امور ایران، رسانه‌های این کشور به تبلیغات وسیع در مورد نقش و نفوذ بیگانگان در ایران و حتی احتمال چنین امری پرداختند و در ۱۶ دی‌ماه روزنامه ایزوستیا، به یادآوری مفاد قرارداد ۱۹۲۱ - میان دو کشور ایران و شوروی - پرداخت. بنابراین در آخرین روزهای سلطنت شاه، رسانه‌های شوروی انتقاد از شاه و کارکرد او را در برنامه‌های خود قرار دادند و از پیوستن اکثریت مردم ایران، به جنبش شیعی ضد شاه سخن گفتند. در این هنگام ماهیت عینی مترقی جنبش اسلامی در ایران مورد انعان شوروی قرار گرفت.

ارزیابی کتاب

کتاب مزبور، علی‌رغم ادعای نویسنده آن که در صدد بود تا ادبیات جدیدی در زمینه انقلاب اسلامی و نحوه نگرش ابرقدرتها نسبت به چنین انقلابی بوجود آورد؛ تنها تاریخ‌نگاری صرف بوده و تکرار مطالب پراکنده‌ای را به دنبال دارد که در کتاب‌هایی نظیر تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط پهلوی؛ نوشته عبدالرضا هوشنگ مهدوی و تاریخ روابط خارجی ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷؛ نوشته علیرضا ازغندی

موجود بود؛ بنابراین نویسنده به توصیف سطحی روابط بین ایران و شوروی پرداخته است.

از لحاظ روش‌شناسی نویسنده سطح کلان را مبنای تحلیل خود قرار داده و براین اساس به تبیین روابط ایران و شوروی پرداخته است و لذا هر ایرادی که بر رویکرد تحلیلی در سطح کلان وارد است، بر این تحقیق نیز وارد می‌باشد و از طرف دیگر نویسنده با استفاده از این رویکرد به عوامل موثر داخلی که در تعیین سیاست خارجی نقش ایفا می‌کنند، توجه‌ای ننموده است، خصوصاً در کشورهای جهان سوم؛ سیاست بیش از آنکه تابع محیط بین‌المللی باشد تحت تأثیر محیط داخلی و شخص حاکم می‌باشد.

از لحاظ محتوایی، کتاب مذکور، فاقد مطالب بدیع و تازه‌ای بوده و همان‌طور که ذکر شد صرفاً جمع‌آوری مطالبی می‌باشد که در کتاب‌های دیگر موجود بوده است و نویسنده با اتخاذ به رویکرد کلان، کمتر به عوامل داخلی پرداخته است. اتخاذ این رویکرد از یک طرف منجر به ساده کردن مسئله‌ای همچون انقلاب شده و از طرف دیگر ایران را به عنوان بازیگر منفعلی در نظر گرفته که از خود هیچ‌اگر اختیاری نداشته و تابع محض نظام بین‌الملل می‌باشد، در حالی که ما در این دوران شاهد افول قدرت هر دو قطب بین‌المللی بوده‌ایم. آمریکا و شوروی در این دوران، به نحوی دیگر با مسائلی مانند: جنگ ویتنام یا بهار پراک یا شورش‌های مردم در بوداپست مواجه بودند؛ که نشان دهنده تلاش‌هایی برای گریز از مدار دو قطبی می‌باشد.

درگیری آمریکا و شوروی در چنین مسائلی سبب شده است که کشورهای نظیر ایران بتوانند، سیاستی مستقل اتخاذ نمایند. در همین دوران می‌باشد که کشورهای نفتی اقدام به افزایش قیمت نفت نموده و سازمان کشورهای تولیدکننده نفت را ایجاد می‌کنند. بنابراین تلاش ایران برای بهبود روابط خود با شوروی بیش از آنکه متأثر از نظام بین‌المللی باشد متأثر از نیازهای داخلی بوده است؛ چرا که ایران در مقطعی که مورد بررسی این کتاب می‌باشد شروع به مدرنیزه کردن صنایع خود نمود و از آنجایی که یکی از زمینه‌های اصلی مدرنیزاسیون ایجاد صنایع مادر می‌باشد - با توجه به پیشرفت شوروی در این صنایع - این کشور به منظور استفاده از توانایی‌های شوروی، درصدد بهبود روابط خود با آن کشور برآمد و ثابت نگه داشتن سطح روابط، تنها در زمینه‌های اقتصادی، خود دلیلی بر این مدعا می‌باشد.